



استاد جلال الدین فارسی  
عضو ستاد انقلاب فرهنگی

## استراتژی دولتها

### استراتژی هسته‌ای چین

چون دولت چین یکی از قدرتمندترین هسته‌های بزرگ جهان است، استراتژی هسته‌ای آن از اهمیت خاصی برخوردار است بنابراین طبیعی است چنین قدرت هسته‌ای رو به رشدی چه در سطح قاره آسیا و چه در سطح جهان - اثرات سیاسی و استراتژیک و حتی روانی دراز مدتی داشته باشد چنانکه با احتمال قوی رشد فوق العاده آن در آتیه روی آینده توازن استراتژیکی که اینک میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی برقرار است، اثر قطعی بگذارد روی توازنی که مبتنی است بر اصل بازدارندگی هسته‌ای متقابل آمریکا و شوروی.

آنچه باعث شد چین بدنبال ایجاد یک نیروی هسته‌ای ملی مستقل برود همان بود که فرانسه را بدینکار واداشت. بیرون آمدن از چتر امنیتی یک ابرقدرت که تضمینی هم ندارد و حمایت هسته‌ای خود را وسیله باجگیری میسازد. همچنین این اعتقاد ماثو که تا وقتی بلوک غرب و ابرقدرت شوروی سلاح هسته‌ای را در انحصار خویش دارند، منافع آنها تامین شده است و سبب میشود تسلط خود را در سیاست بین المللی حفظ

کنند و امکانات خویش را برای فشار بر دیگران و باجگیری سیاسی از آنان تحکیم نمایند. به همین جهت روی اصل انحصار سلاح هسته‌ای به بلوک غرب و شوروی رو به شدت رد میکرد. بعلاوه، چین با دست یافتن به سلاح هسته‌ای، قدرت سیاسی و امکان استراتژیک بیشتری برای مقابله با دو دشمن اصلی می یافت که یکی در سال های اخیر به کشمکش و زد و خورد های مرزی برخاسته بود و دیگری - یعنی آمریکا - بنظر چین، امپریالیسم درجه یک در جهان بشمار می آمد و چین وظیفه داشت در کشمکش حیاتی دو نظام سرمایه داری و کمونیستی هیبت و شوکت آن را درهم بشکند و نیرو هایش را تدریجا بفرساید. این دست یابی همچنین مقام چین را در میان دولتهای آسیای بالا می برد و او را در اجراء استراتژی انقلابی بر تحرکی که در این منطقه حساس پیش گرفته بود تقویت میکرد و وسیله فشار نظامی و تاثیر روانی و تبلیغاتی به او می بخشید.

عدم‌ای از کارشناسان امور آسیای و امور چین معتقدند که چین از طریق دستیابی به

سلاح هسته‌ای و تقویت نیروی امنیتی خویش چندین هدف را تعقیب می کند بدین ترتیب ۱ - پاسداری از امنیت ملی در برابر خطرهایی که اکنون تهدید می کند، که هدفی است فوری و حیاتی که بایستی در کوتاه مدت بدان رسید. چین که نخست در کره و سپس در "ویتنام" با تهدید نظامی آمریکا روبرو گشته است، نمیتواند خاطر را از مقاصد پنهانی امپریالیسم آمریکا که از نظر چین تجاوزکار و ماجراجو است آسوده دارد. حتی این احتمال را هم در محاسبات خود وارد کرده است که یک محور روسی - آمریکایی تشکیل شود با یکی از این دو ابر قدرت برای خفه کردن نیروی هسته ای ضربه‌ای استراتژیک چین در مهد آن اقدام به ضربه هسته‌ای کند و بدین طریق از تاثیرات سیاسی و بین المللی دولتی که حاضر نیست تن به وضع موجود بدهد و از پی دگرگونی اوضاع جهان است، بکاهد.

گفته میشود چین به همین جهات است که تلاش میکند نیروی هسته‌ای خود را چندان تقویت کند و به سطحی برساند که بتواند با هرگونه تهدید احتمالی خواه بصورت دسته جمعی باشد و خواه انفرادی و توسط یکی از دو ابرقدرت، مقابله مؤثر و جدی کند.



بهمن دلیل، زرادخانه، هستای چین همچنان توسعه خواهد یافت و ذخائر هستای آن رو به تنوع و افزایش است بطوری که مشتمل میشود بر آمیزهای از موشکهای بان برد و موشکهای قاره پیمای و بردریانی-های اتمی و دیگر وسائل و سکوهائی کسه موشکهای هستای استراتژیک را بسوی هر هدفی در هر جای کره زمین پرتاب میکند می رساند.

این هدف که از طریق دستیابی به سلاح-های هستای توسط چین تعقیب میشود - چنانکه شواهد دلالت می نمایند - نشانه هیچ قصد و نقشه تجاوز کارانه ای از طرف چین نیست. زیرا هرگاه چنین سوختی میداشت یا آن را در رفتار بین المللی بروز میداد، بی شک یکی از دو ابر قدرت بیدرت دست به ضربه پیشگیرنده و خنثی کننده علیه آن میزد. شاید این که چین در آن دوره که تازه سرگرم تهیه و تولید سلاح-های هستای بود، علی رغم شعار های هیجان انگیز و پرشور انقلابی، در سیاست خارجی سخت خویشتنداری می نمود و دست به عصا راه میرفت همین بود، یعنی ترس از حمله پیشگیرنده یکی از دو ابر قدرت.

۲ - بالا بردن مقام چین در جامعه بین المللی، که هدفی میان مدت است و تحقق آن جنبه های متنوع دارد. نخست همه توجه و امکانش را متمرکز می کند روی باز پس گرفتن همه سرزمین هائی که از دست رفته است و روزگاری جزئی لایتجزا از قلمرو چین محسوب میشده است. لازمه تحقق این هدف، پاک سازی همه آن ایالتها و سرزمین هاست از هر گونه نفوذ اجنبی. جنبه دوم، مربوط میشود به باز یافتن مقام رهبری چین در آسیا که با از طریق مداخله

نظامی مستقیم صورت میگیرد یا از طریق پر کردن خلأیی که از برجیده شدن بساط آمریکا و شوروی در منطقه آسیای جنوب - شرقی پدید خواهد آمد.

مسلم است به صرف اینکه چین چنان نیروی بازدارنده ای بدست آورد که بتواند هرگونه تهدیدی را که علیه امنیت ملی آن رخ میدهد، دفع کند به تحقق هدف اخیر نمی رسد، بلکه تحقق هدف اخیر مستلزم آن است که نیرویی هستای بدان بزرگی و بدرجای از کارآیی بدست آورد چندین برابر نیرویی که برای باز دارندگی دشمن کافی باشد. از جمله کارهایی که در راه ایجاد چنان نیرویی لازم است انجام شود توسعه تولید موشکهای هستای میان برد است که سیطره او را در قاره آسیا تا مین میکند و موقعیت او را برای هرگونه درگیری مسلحانه ای در آسیا تقویت و تحکیم می نماید بطوری که برایش رقبه ای که تهدید کننده باشد مانع کار او شود، باقی نمیگردد.

۳ - تا مین سروری چین در جهان، که هدف نهائی است و برای استراتژی هستای چین بیش از همه هدفهایش خرج بر می دارد زیرا مستلزم آن است که امکانات هسته ای چین را به حدی برساند بسیار قوا تر از همپراز و همسانی دو ابر قدرت آمریکا و شوروی رسیدن به این هدف زمانی دراز می برد چه گاستن از تاثیر و امکان هستای دو ابر قدرت آمریکا و شوروی که مقدمه تفوق بر آن دو است کار آسانی نیست.

دستیابی چین به سلاحهای هستای تاثیراتی در سیاست بین المللی داشته است بدین ترتیب:

۱ - گرچه قدرت هستای چین تا کنون از حدود یک نیروی باز دارندگی فراتر نرفته است، باز نگرانی که برای دولتهای آسیایی بوجود آورده باعث شده که بعضی از آنها روابط نزدیک تری با آمریکا یا شوروی برقرار کنند تا در برابر خطر نیروی هستای چین حمایت و تا مین جدی داشته باشند، و برخی دیگر با مشاهده قدرت بلا منازع چین در

آسیا، زعامت چین را بپذیرند.

۲ - بعضی دولتهای همسایه چین مانند هند تحت فشار افکار عمومی خود از بسی تهیه و تولید سلاح هستای برآیند، بدین ترتیب سیاست محدود سازی انتشار سلاح های هستای غیر قابل اجرا گردد. عملاً، هند در تابستان ۱۹۷۴ اولین بمب هستای خود را منفجر کرد. قرارداد ممنوعیت انتشار سلاح هستای که بموجب آن دولتها تعهد کرده اند دامنه مالکیت سلاح هستای را بهیچوجه توسعه ندهند کم ارزش شده است

## استراتژی پیمان اطلانتیک شمالی

استراتژی پیمان اطلانتیک به دو بعلت، اهمیت ویژه ای در روابط بین المللی کنونی دارد. یکی بعلت بزرگی و حجم نیروی نظامی ضربتی بی که برای پیمانی از دولت های اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا تهیه کرده است، و دیگری بعلت آنکه این استراتژی عنصر اصلی ماهیت آن واکنش نظامی است که این مجموعه از دولتها در برابر هر درگیری که میان آنها و بلوک شوروی در شرایط مختلف تهدید و ستیزه جویی نشان خواهند داد.

این استراتژی ابتدا بر این اصل تکیه داشت که نیروهای نظامی معمولی دولتهای اروپای باختری توسط نیروی هستای آمریکا پشتیبانی شود که بعبارت دیگر بار دفاع نظامی از مجموعه دولتهای عضو پیمان را به دو بخش تقسیم کرده بود: ۱ - دفاع با سلاح های معمولی که عمدتاً اروپای غربی عهده دار بود ۲ - دفاع با سلاح هستای که عمدتاً ایالات متحده آمریکا عهده داشت اما در پرتو نتایج حاصله از جنگ کوره، تعدیلهایی در استراتژی پیمان صورت گرفت که در این اصل خلاصه میشد: تکیه بیشتر بر سلاحهای هستای استراتژیک و تاکتیکی در باز دارندگی تهدیدهای شوروی بر خط کلی این تعدیلهها مطلقیت داشت با تغییراتی



که همانزمان در محتوای استراتژی آمریکا داده میشد و سبب پیروی از نظریه انتقام گیری گسترده گشت و اساس این بود که هر گونه تهدیدی از طرف شوروی صورت گیرد با هر حجمی و بکار رفتن هرگونه سلاحی - چه معمولی و چه هستهای - باید از طرف آمریکا با واکنش فوری هستهای گسترده مقابله شود .

اما تحولاتی که در ساختن سلاحهای هستهای و وسائل حمل و نقل آن و پرتابش از ورای قارهها رخ داد و باعث تغییرات عمیقی در شرایط استراتژیک بین المللی گشت آمریکا را بر آن داشت تا بار دیگر به استراتژی واکنش قابل انعطاف بازگردد و از تکیه کلی و یکباره بر سلاح هستهای دست بردارد . استراتژی واکنش قابل انعطاف که ژنرال - ماکسول تایلور و رابرت مکنا مارا - وزیر دفاع آمریکا - از طراحانش بودند پلکانسی از واکنشهای نظامی ساخته بود که از خشن به خشن تر می گرایید و یک جنگ تصاعدی را ترسیم میکرد که هر پله و مرحله اش متناسب با نوع و ماهیت ستیزه جوئی دشمن بود و بایستی با تشخیص دقیق نوع تهدید و ماهیت ستیزه جوئی دشمن از روی تعقل و حکمت یکی از آن پلهها و مراحل انتخاب گردد ، و با این تشخیص دقیق و انتخاب حکیمانه از بکار رفتن کورکورانه و نامشولانه سلاحهای هستهای پرهیز شود . عبارات دیگر استراتژی واکنش قابل انعطاف ، اندیشه بکارگیری کلی و فوری هرگونه امکانات هستهای و معمولی آمریکا را برای مقابله با هر یک از انواع تحریکات مسلحانه شوروی رد میکنند و مقرر میدارد که قدرت و حجم هر واکنش نظامی از طرف آمریکا و متحدانش باید قبل از هر چیز متناسب باشد با نوع و ماهیت تهدیدی که دشمن پدید آورد و است با رسمیت یافتن این استراتژی از طرف آمریکا بعضی از دولتهای عضو پیمان اتلانتیک بنای انتقاد و اعتراض را گذاشتند . از جمله گفتند : واکنشی که از روی تشخیص و حکمت و بشکلی مقید و کنترل شده صورت گیرد

فاقد حدت و قدرت کافی برای مقابله با شوروی است . این ادعا و تصور کاملاً بی پایه و خطاست . زیرا باز دارندگی قدرتی است مرکب از دو عنصر اساسی متلازم : ۱ - اطمینان به یک قدرت حقیقی موجود که پایه باز دارندگی را تشکیل میدهد . ۲ - قابلیت تهدیدی که بوسیله آن قدرت واقعی میشود برای باور شدن توسط دشمن . از طرف دیگر هر قدر حجم واکنش بیشتر مطابقت و تناسب با حجم خطر و ستیزه جوئی دشمن داشته باشد قابلیت باور شدن تهدید برای دشمن همانقدر بیشتر خواهد گشت . عکس این معادله ، صدق نمیکند یعنی هر قدر حجم واکنشی که دشمن تهدید به انجامش میشود بیشتر از حجم خطر و ستیزه جوئی دشمن باشد همانقدر قابلیت باور شدن آن برای دشمن کمتر خواهد گشت .

تلفی پارهای از دولتهای اروپایی عضو پیمان از استراتژی واکنش قابل انعطاف این بود که آمریکا با اتخاذ آن حمایت خویش را از اروپای باختری کاسه است و اروپای غربی از مقام اولویت مطلق که در استراتژی آمریکا برای دفاع از قلمرو پیمان اتلانتیک داشت فروتر نهاده شده است از آنجمله که آمریکا می ترسد بخاطر دفاع از اروپای غربی به مهلکه جنگ هستهای بیافتد ، بخاطر این دولتها بویژه بنظر دولت فرانسه ، دولت آمریکا تنها در یک حالت وارد جنگ هستهای علیه شوروی خواهد شد و آن وقتی است که خود قاره آمریکا مورد حمله شوروی قرار گیرد ، اما هرگز بخاطر سقوط اروپا در قبضه شوروی از خطر جنگ هستهای علیه شوروی استقبال نخواهد کرد .

عکس العملهای دولتهای اروپایی هر چه بود تحول آمریکا از استراتژی سابق با استراتژی واکنش قابل انعطاف یک حقیقت اساسی و مهم را روشن میساخت و آن اهمیت وجود یک نیروی مسلح بزرگ معمولی بعنوان تکیه گاه اساسی سیستم باز دارندگی پیمان اتلانتیک بود بجای تکیه شبه مطلق بر نیروی هستهای . زیرا وقتی همه کوششها بر این

است که در برخوردهای آینده با شوروی از بکارگرفتن سلاح هستهای خودداری شود و خطر جنگ هستهای که بمنزله انتحار متقابل است دور گردد ناگزیر باید سلاحها و نیروهای نظامی معمولی افزایش یابند و تقویت شود تا بجای سلاح هستهای در حل و فصل کشمکشها بکار آید نیروها و سلاحهای معمولی ، حداقل ممکن است بعنوان یکا خطر و اشاره به امکان دست بردن به سلاح هستهای بکار رود تا دشمن هشدار شود و بداند که محاسبه و ارزیابی غلطش او را با کیفیت هستهای روبرو خواهد ساخت . بعبارت روشن تر میتوان گفت : وجود نیروهای معمولی با حجم و تحرک عظیمی برای پیمان اتلانتیک در اروپای غربی این فایده و اثر را دارد که هرگاه شوروی با سلاحهای معمولی به اروپای غربی حمله برد آن نیروها بعنوان سدی در برابر تهاجم می ایستند و شاید بگریزایی به استعمال سلاحهای هستهای تاکتیکی هم نباشد . بدین طریق ، سلاح هستهای همچنان بصورت آخرین حربه ، و سلاح ذخیره باقی میماند تا اگر نیروهای معمولی نتوانستند از عهده حریف برآیند و او را سر جایش بنشانند سلاحهای هستهای بتدریج و بشکل تصاعدی بکار برده شود . نقش سلاحها و نیروهای معمولی در این استراتژی عبارتست از این که نیروی باز دارندگی بویژه در مراحل ابتدائی برخورد مسلحانه قابلیت باور شدن تهدید خود را برای دشمن حفظ کند و بتواند تهدید را عملاً به او تفهیم نماید . سرانجام وقتی آمریکا رسماً و عملاً از استراتژی واکنش قابل انعطاف پیروی کرد پیمان اتلانتیک شمالی نیز رسماً آن استراتژی را پذیرفت و پایه سیاستهای نظامی و دفاعی خود ساخت . بدینسان ، بار دیگر پیمان استراتژی آمریکا با استراتژی پیمان اتلانتیک توافق و انسجام پدید آمد .

■ ■ ■

در ۱۹۶۶ کمیته ای از طرف پیمان اتلانتیک مأمور بررسی وظائف و مسئولیت های آتی این پیمان ، و تعیین وسائل لازم



برای ادای آن وظائف و نقشها گشت که در ۱۹۶۷ گزارش جامعی به شورای وزیران بهمان داد. در آن تصورات و پیشنهاداتی بشرح زیر آمده است که در شناخت استراتژی این بهمان و اختلافات درونی آن به ما کمک میکند:

۱- بهمان اتلانتيک یک سازمان متحرک و فعال است که توانایی خود را جهت تطابق با شرایط متغیر بین المللی به ثبوت رسانده است. بهمان قادر است از عهده وظایف خویش در چهارچوب همان معاهده اصلی برآید بطوریکه هیچ نیازی به تعدیل یا تغییر آن نیست و درست از طریق همان وسایل و تدابیر اجرایی که تجربه گذشته بهمان، کارآیی و شایستگی آن را ثابت کرده است.

۲- شرایط و اوضاع بین المللی که پس از تاسیس سازمان بهمان در سال ۱۹۴۹ بوجود آمد بهمان را برآنداشت تا به انجام بعضی وظایف سیاسی کمر بندد که مرور زمان ابعادش گسترده و اهمیتش افزون گشت. از جمله این شرایط و اوضاع بین المللی یکی توفیق نیروی بازدارندگی بهمان اتلانتيک در خنثی کردن حرکت توسعه طلبانه شوروی در اروپا است، دیگری تزلزلی که در جهان کمونیست بسبب وطن پرستی و تأمین منافع ملی و دلایل ایدئولوژیک بوجود آمد، همچنین پیروی شوروی از استراتژی همزیستی سلامت آمیز و تغییراتی که در شیوه های مقابله آن دولت با غرب بدنبال آورد، و تحکیم یافتن قدرت اروپای غربی و تقویت گرایش آن بطرف وحدت اقتصادی و سیاسی بالاخره بر چیده شدن بساط استعمار که سبب شد چهارچوب روابط اروپا با سایر مناطق جهان دگرگون شود، و نیز بروز مشکلات بین المللی از نوع جدید میان دولتهای پیشرفته صنعتی با دولتهای در حال رشد.

۳- بنا بر آنچه گذشت، بهمان اتلانتيک وظیفه داشت به دو مسئولیت اساسی در یک زمان و در کنار هم کمر بندد: اول نگهداری

نیروهای نظامی کافی در اختیار خویش، و حفظ نهایت همبستگی سیاسی میان اعضای بهمان، بطوریکه بکنک ایندو وسیله بتواند دشمن را از هر گونه تجاوز نظامی و تهدید سیاسی نسبت به دولتهای عضو بهمان بر حذر و باز دارد.

شرایط و اوضاع کنونی و تیرگی هایی که در روابط شرق و غرب بر اثر حل نشدن مسائل امنیت اروپا وجود دارد سبب میشود که کاهش حجم نیروهای مسلح بهمان اتلانتيک در اروپا امری نامطلوب و یا بعید باشد تا توازن موجود محفوظ بماند و خطری بعلت اختلال آن بیش نباید اما نکته مهم این است که امکانات نظامی موجود برای مقابله فعال با خطرهایی که در آینده امنیت اروپای غربی را تهدید میکند کافی نیست، بلکه باید بهیوسته تقویت و تحکیم شوند، رتنها در اینصورت است که جوی از ثبات و امنیت و اطمینان پدید میآید. مسئولیت دوم - تلاش بیکر در راه ایجاد روابطی با ثبات میان شرق و غرب از طریق حل مسائل سیاسی پیچیده معوقهای که در روابط آنها است.

بدینسان، تقویت امکانات نظامی امنیتی و پابپایش سیاست تسکین و تفاهم سیاسی میان دو بلوک، یعنی آمیختن ایندو کار با هم، نه تنها جمع نفیخین نیست و نباید چنین پنداشته شود بلکه بیشتر از هر شکل دیگر کار به صحت و واقعیت نزدیک است. شکل دفاع دسته جمعی، عامل ثباتی حیاتی در سیاست بین المللی است. بدون چنین دفاعی گمان نمیرود بتوان سیاستهای فعالی را برای تسکین و کاستن تشنجات بین المللی پیش برد. بهمین سبب، بهمودن راه صلح و ثبات در اروپا اساسا بستگی به این دارد که چقدر بتوانیم از وجود همین بهمان دفاع دسته جمعی - ناتو - برای گستردن افق نزدیکی و نرمش در روابط غرب و شوروی استفاده کنیم.

۴- تسک دولتهای عضو به حاکمیت ملی خویش مانع از این نیست که در سیاست -

های خود از تصمیمات دسته جمعی بی که در محدوده، تشکیلات بهمان اتخاذ میشود پیروی نمایند. ارزش بهمان در درجه اول ناشی از این است که وسیله ای است جهت تبادل نظر و مشورت، و راهی است برای این که دولتهای عضو با مشکلات یکدیگر آشنا شوند و حل مشکلات سایر اعضا را نیز در کنار مشکلات و منافع خویش در نظر بگیرند این پایه ای است که سیاستهای ملی هر یک از دولتهای عضو بهمان بر تالوده اش قرار میگیرد بطوریکه مثلا هر دولتی حق دارد بر حسب صلاح دید خویش هر یک از تصمیماتی را که بمنظور نزدیکی و آشتی و توسعه منافع متقابل دو بلوک اتخاذ شده است به اجرا گذارد.

۵- دولتهای عضو بهمان موظفند نیروها و امکانات و فرصتهای خود را در جهت رشد و توسعه روابط آشتی جوینانه با اتحاد شوروی و دولتهای اروپای شرقی بکار گیرند باین شرط که بصورت تدابیر و عملیات اجرایی مشخصی درآید و سرانجام ممکن شود که هدف عالی سیاسی که فراهم آمدن شرائط یک صلح پایدار در اروپا همراه با تضمین های عمومی برای امنیت اروپا باشد به تحقق پیبوند.

گرچه تماسهایی که اکنون میان دو نیمه اروپا جریان دارد غالبا تماسهای دو جانبه و نه چند جانبه است اما منافع و امور دیگری هم هست که ماهیتشان اقتضا دارد که با تماسهای دسته جمعی میان این دو مجموعه از دولتهای اروپایی تأمین و برقرار شود.

۶- بهمان اتلانتيک موظف است نسبت به مشکلات دفاعی که در بعضی مناطق بی دفاع پدید آمده است توجه بیشتری مبذول دارد بویژه نسبت به جنوب شرقی منطقه عقبه بهمان اتلانتيک که در دریای مدیترانه واقع است، جایی که نیروی دریایی شوروی افزایش می یابد و کشمکش اعصاب و اسرائیل وخیم تر می گردد بطوریکه با آثار منطقه ای و جهانی خود بر امکانات دفاعی بهمان در این منطقه استراتژیک تأثیر قطعی



می‌گذارد. گرچه بحران خاورمیانه پس از جنگ ۶۷ به دایره 'سو' ولایت سازمان ملل متحد درآمده است اما مانع از این نمی‌شود که پیمان اتلانتیک حرکات خود را در بر خورد با این ساله با سازمان ملل متحد هماهنگ گرداند. چنین هماهنگی به پیمان امکان می‌دهد آثار سوئی را که و خاتمه این کشمکش منوجه ارضاع امنیتی و دفاعی پیمان می‌سازد مهیا کند.

\*\*\*

پس از ایجاد پیمان اتلانتیک در ۱۹۴۹، روابط عضو ابر قدرت آن - آمریکا - با دولت‌های اروپایی عضو، چندین بار مورد تجدید نظر قرار گرفته که هر بار تاثیراتی روی استراتژی آن نهاده است. آخرین بار در ۱۹۷۳ و از طرف آمریکا بود که می‌خواست چهارچوب تازه‌ای برای این روابط بسازد تا برای مقابله با ستیزه جویی‌های دهه '۷۰، مناسب تر باشد. اما برای رسیدن باین مقصود بجای طرح مستقیم آن، با تشریح تغییراتی که در سطح جهانی رخ داده است بحث در این باره را از سطح فنی محض بالاتر برده به سطح یک بحث و تبادل نظر و طرح اندیشه‌ها و تصورات، نهاد. در آوریل ۱۹۷۳ کیسنگر - وزیر خارجه آمریکا - علائم تغییرات در احوال جهانی، و واقعیات اساسی آن را بدین شرح برشمرد:

- ۱ - رشد عظیم نیروی اروپا، و موفقیت‌های مستمر آن در اجرای طرح‌های وحدت اقتصادی.
- ۲ - تغییر توازن نظامی استراتژیک میان شرق و غرب، و تحول آن از حالت تفوق آمریکا به حالت تعادل.
- ۳ - اهمیت روزافزون بعضی از مراکز قدرت بین المللی، از جمله ژاپن.

وی سپس شش اصل را بعنوان اصول راهنما تعیین کننده سیاست خارجی آمریکا در آینده شمرد بدین ترتیب:

- ۱ - رابطه آمریکا با متحدان اروپائیش باید بر پایه 'یک همکاری نیرومند و پشتیبانی متقابل استوار شود.

۲ - ایالات متحده، آمریکا نیروهایش در اروپا را هرگز با تصمیم یکجانبه بیرون نخواهد برد.

۳ - ایالات متحده، آمریکا رابطه خود را با دولت‌های کمونیست در چهارچوبه 'یک مذاکره' حقیقی ادامه می‌دهد، و مانعی نمی‌بیند که متحدانش نیز در این نوع گفتگو شرکت کرده و رابطه شرق و غرب را عمیق تر سازند.

۴ - آمریکا منافع متحدانش را ندیده نخواهد گرفت درست همانگونه که متحدانش باید منافع او را ندیده نگیرند تنها بدین شرط که اروپای غربی بمنابه مجموعه‌ای از دولت‌ها که ماهیت و حجم قارهای دارد بقدر کافی 'سو' ولت‌های جهانی ایالات متحده، آمریکا را درک کنند.

۵ - این دولت‌های هم‌پیمان بایستی در مقابله با بسیاری از مشکلات تازه که شروع به فشار بر ما کرده است و در صدر آنها مساله انرژی قرار دارد همکاری کنند و نه رقابت.

۶ - ژاپن باید بعنوان یک شریک اصلی برای ایالات متحده، آمریکا و اروپای غربی نقش و سهم خویش را بعهده بگیرد.

از آنزمان تا کنون روابط آمریکا با اروپای غربی دستخوش مصائب و خطرهایی است که نشانه‌های عمده، آن را بدین شرح می‌توان بیان کرد:

۱ - روابط دولت‌های اروپایی حالست سیلانی پیدا کرده است و بکلی با آنچه در آغاز دهه '۱۹۷۰ بود فرق دارد. و علائم این حالت سیلان عبارت‌اند از: زیاد شدن اعضای جامعه اروپا، افزایش مشورت‌ها و تبادل نظرهایی که در مورد مسائل سیاست خارجی و دفاعی در چهارچوبه 'کمیته‌ها و شاخه‌های تشکیلاتی ناتو انجام می‌گیرد، تلاشهایی که برای برقراری روابط جدیدی میان دو پیمان اتلانتیک و ورشو بعمل می‌آید از آنجمله تشکیل کنفرانس امنیت و همکاری اروپا، مذاکرات کاهش متقابل نیروها در اروپا، اجرای سیاست‌های مبادله همکاری با شرق که نشان داد آلمان غربی در سیاست

خارجی استقلال عمل بیشتری دارد و بر آن است که از طریق دیپلماسی مستقیم ودو - جانبه، خود و شوروی امنیت خویش را تضمین کند...

۲ - فرضیه وجود یک مطابقت کلی میان منافع آمریکا و منافع دولت‌های اروپای غربی که پایه سیاست آمریکا در قبال اروپای غربی را تشکیل میداد ابطال گشت. تنزل مقام بازرگانی ایالات متحده، آمریکا همراه با وخامت هرچه بیشتر بحران دلار در سیستم پولی جهان باعث شد آمریکا نسبت به جامعه اروپا که بصورت یک رقیب تجارت جهانی آمریکا ظاهر شده است حساسیت پیدا کند.

۳ - حاضر نشدن اروپا به تحمل 'سو' ولت‌های دفاعی تازه‌ای در خارج اروپا این فکر را در آمریکا بوجود آورد که بخشی از نیروهای خود در اروپا را بیرون ببرد. وضعی که متحدان اروپایی او پیش آوردند سبب میشود که تعادل پرداخت‌های آمریکا را برهم بزند و این اندیشه را در افکار عمومی آنکشور تقویت کند که باید روابط و تعهدات خارجی خود را هرچه کمتر کرد. از آنطرف اروپای غربی هم از این گله می‌نماید که آمریکا بر وسائل بازاریابی استراتژیک ناتو همچنان تسلط شبه مطلق دارد، و این چیزی است که برای همیشه نمیتوان تحمل کرد.

۴ - کاهش قدرت و نفوذ نظام دوقطبی در سیاست بین المللی منجر به ظهور شیوه‌ای بر نرزش در دیپلماسی آمریکا گشته است که هرچند محاسن متعددی بلحاظ بین المللی دارد اما مشکلاتی را نیز در زمینه روابط اروپا و آمریکا بوجود می‌آورد، مشکلاتی که مربوط میشود به چگونگی وفق دادن میان اصل مذاکره با دشمنان و اصل مشارکت با متحدان!

ادامه دارد